

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.

۱۳/۱۲/۲۰۲۱

احسان لمر

عبدالخالق



خواننده بزرگوار زمانی به صفحه www.google.co (عبدالخالق) بنویسد به دهها عنوان و صد ها صفحه به غیر از کتب متعدد متبوع در داخل و خارج کشور در مورد او به نظر می رسد که نهایت خلاصه را خدمت تقدیم می نمایم، {من از مفصل این نکته مجملی گفتم تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.}

در آغاز کلام اجازه دهید سخنی از افلاطون حکیم را خدمت عرض نمایم که: «هر که واقعیت را بیان کند مورد طعن و سرزنش قرار می گیرد چون واقعیت تلخ است».

در نیمه پایانی قرن 19 و آغاز قرن بیستم، کشور های جهان سوم دستخوش تغیر و تحولات عظیم و بنیادی بوده که افغانستان هم در ادامه راه و مکتب سید افغان نهضت مشروطه اول و دوم را تجربه نمود. به صد ها مولوی سرور و اصف - مولوی واسع اخوندزاده - مولوی عبدالحی پنجشیری - محمد عثمان خان پروانی - جوهر شاه خان غوربندی - غلام محمد میمنگی - فیض محمد کاتب - میر سید قاسم خان - محمد ولی خان دروازی - شاه امان الله - سردار محمد رحیم شیون ضیائی - سردار عبدالحیب و سردار عبدالرحمن (فرزندان سردار عبدالوهاب خان امین المکاتب) و غیره و غیره را پرورانید. نه تنها سراج الاخبار افغانیه بلکه اخبار های بیدار گران دیگر از هند و ایران و آسیای میانه حتی ترکیه و مصر هم در این جهش پیشرو بیداری و روشنگری سهم براننده داشتند مولاداد پدر عبدالخالق، فرد تعلیم یافته و آزادیخواه بود و به زبانهای انگلیسی، آلمانی و روسی تسلط نسبی داشت چون در سفرها با غلام نبی خان چرخه به اروپا همراه بود که زمینه ای بود تا اندیشه و آرمانهایش را بارور تر سازد. او فرد پرشور و سیاسی بود و علاقه خاص به جریانهای بیدار گر و نهضت سید افغان در شرق و جهان اسلام داشت. به همین علت در رشد و سمت دهی عبدالخالق نیز سعی زیادی می نمود.

خالق در سال 1295 شمسی (1916 م) در این خانواده چشم به جهان گشود. خانواده خالق به نهضت امانی علاقه مفرط داشتند زیرا آن، شاه وطن دوست افغانستان طی فرمانی بار بردگی (کنیزی و غلامی) را از دوش این مردم ستم دیده هم دور نموده بود که این امر باعث محبوبیت بیشتر وی بین همه مردم بخصوص هموطنان گرامی هزاره گردید.

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

عبدالخالق با کاکایش خداداد در خانه غلام جیلانی خان چرخى خدمت مى نمود و پیوندش با این خانواده به او زمینه مى داد که با چهره های جنبش مشروطه دوم آشنا شود و همچنان در مکتب امانی از معلمین شرافتمند آنجا درس وطن دوستی و عشق به وطن و مردمش را فرا گرفت.

نادر خان از اولین روز های سلطنت در سال 1929 میلادی، با تیر باران و به توپ پراندن مردم کشور آغاز نمود خشونت، قهر آمیز محمد نادر خان و برادرش سردار هاشم خان بر علیه مشروطه خواهان دوم نهضت امانیه و نیروهای طرفدار شاه امان الله با سرکوب خونین جنرال پنین بیگ - میرزا محمد اکبر خان - عبدالطیف خان کوهاتی - محمد نعیم خان - عیسی خان قلعه سفیدی - تازه گل خان لوگری - سلطان محمد خان - محمد حکیم خان - احمد شاه خان کندک مشر - دوست محمد خان غند مشر - سید محمد خان کندک مشر - عبدالرحمان لودین، محمد ولی خان دروازی - مرزا مهدی خان سر منشی - اولاده سپهسالار غلام حیدر خان چرخى - خانواده غازی میر زمان خان - خواجه هدایت الله خان - فقیر احمد خان پنجشیری، تاج محمد خان بلوچ و به صدها پیر و جوان دیگر ولایات پروان و کاپیسا که هیچ ربط و دخل در شورش حبیب الله و یا دفاع از او نداشتند آغاز شد.

عبدالخالق نه از روی خصومت شخصی و احساسات جوانی بلکه با آگاهی عمیق از ماهیت رژیم استبدادی حاکم و با قبول تمامی عواقب آن، که بخوبی آنرا محاسبه نموده بود، با شهامت تمام قاتل صد ها انسان شریف و ملی و بی گناه را هدف قرار داد. او هم مثل میرزا رضا کرمانی می اندیشید که به جواب قاضی در بیداد گاه قاجاری گفته بود:

"... شاه را کشتیم بخاطر حاکمی که به مردم گمارد و جان و مال و ناموس یک ملت را بدست تعدیات [آنها] سپرد. شاه را کشتیم تا تیشه به ریشه زده باشم، من آن درختی را از بیخ انداختم که ثمره هایش "این ارادل و اوپاش بی پدر و مادر" هستند که بلای جان مردم گشته اند، درختی که زیرش همه قسم حیوانات موزی و درنده گیر آمده اند،"

ماهی از سر گنده گردد نی ز دم" اگر ظلمی باشد از بالاست. شاه را کشتیم تا مردم که بیدار شده اند، هشیار گردند و بر خیزند. امروز هر کس بپا خاست" صاحب زمان "عصر خویش است.

شاه را کشتیم تا "حیات ابدی" یابم ارزش زندگانی این جهان به پنج سال بیشتر یا کمتر زنده بودن نیست... شاه را کشتیم تا مردم بدانند، من در "ظلمی" که کشیده اند با آنان سهم بوده اما در بی غیرتی با آنها شریک نبودم من امتحان خود را دادم حال نوبت مردم است، که از امتحان خود پیروز برآیند"¹

مرجوم سید احمد خان غند مشر حکایت نموده بود که: « ساعت 11 قبل از ظهر آن روز (16 عقرب) نادر شاه در مکتب احضاریه که بعد ها لیسه عسکری نام گرفت برای توزیع شهادتنامه های شاگردان آمده بود. در آن روزگار من قوماندان مکتب احضاریه بودم پس از قبول مراسم قطعه و احترام منسوبان مکتب خود را به او معرفی کرده گفتم: من سید احمد غند مشر چنداوی قوماندان مکتب احضاریه؟

نادر خان با ناراحتی و خشم خطاب به من گفت: «خوب شد ترا دیدم من از همه چیز اطلاع دارم و شنیده ام که به مرده های بی ارزش گریه میکنی.

«آنگاه به یاورش سید شریف دستور داد تا نشانها و علائم نظامی شانها را بکند که سید شریف نیز در حضور همه این عمل را به شدت انجام داد و آنگاه نادر به من گفت که تا امر ثانی خانه نشین هستی.

آن روز با ناراحتی به سوی خانه به راه افتادم و در قسمت شهنشاه چند اول عبدالخالق را در حالی که بایسکلش در دستش بود و با میر علی اصغر شعاع گرم صحبت بود دیدم و من هم به جمع شان پیوستم. و عبدالخالق را بسیار شاد و سرحال یافتم. هنگامی که از ما جدا میشد و به سواری بایسکل به سوی قصر دلگشا میرفت به من گفت:

- آقا صاحب ما امروز مسابقه فوتبال داریم و به امید خدا گول های تاریخی خواهیم زد.

آنگونه که میدانیم همان روز نادر شاه به دست عبدالخالق کشته شد و شب که آقای شعاع به خانه ما آمده بود؛ آهسته به گوشم گفت: راستی خالق گول تاریخی زد!»²

بدین گونه در 16 عقرب سال 1313 شمسی (8 نومبر 1933 م) نادر شاه در جریان محفلی در جوار قصر دلکشاه به ضرب سه گلوله کشته شد. گاهی سید افغان گفته بود: "برای اولین بار یک شاه قربانی انقلاب کاخ نشینان نشده، بلکه بدست مرد عادی از پا در آمد"³ این بار هم نادر خان بدست یک فرد عادی جامعه هدف قرار گرفت.

1 - گوشه های از قتل های سیاسی در تاریخ افغانستان معاصر - طبع پشاور سال 1998

2 - از خاطرات تاریخی سید حسن رشاد 29 اکتبر 2014 در فیس بوک

3 - گوشه های از قتل های سیاسی در تاریخ افغانستان معاصر - طبع پشاور سال 1998 ص 55

صیور سیاه سنگ می نویسد: «سال دوم جمهوریت محمد داوود (۱۹۷۴) بود. به شعبه رییس تفتیش وزارت داخله تلفون کردم و از محترم عبدالله ببرک خواستم یا به دفتر کارم بیاید یا بیرون در جایی دیدار کنیم؛ زیرا پرسشی داشتم و برای نوشتن آن موضوع در کتابم بخش خاصی را مدنظر گرفته بودم. او فرزند ببرک خان خدران است و پدرش از سران بزرگ قوم که در سال استقلال در جبهات تل و وانه دلیری فوق العاده نشان داده بود. به کابل هم آمد و از سوی امان الله خان به گرمی پذیرایی شد. شاه در پارک وزارت خارجه با همه بلند پایگان دولت عکس یادگاری گرفت. ببرک خان خدران نیز در آن تصویر دیده می شود. عبدالله خان ببرک در جوانی از نزدیک ترین نگهبانان اعلیحضرت محمد نادر خان بود. شنیده بودم که یک گلوله تفنگچه عبدالخالق به بازوی [چپ] او هم خورده است. هنگام دیدار، آن رویداد را تایید کرد. داغ گلوله را نیز نشانم داد و گفت وقتی ناگهان فیر هایی بر اعلیحضرت از سوی متعلمی صورت گرفت، او هم در ارگ بود. شلیک گلوله ها جنرالان ایستاده در آنجا و سایر کارمندان دولتی را ترساند، چنانی که وقتی شاه به زمین می افتاد، از جنرالها و مامورین یک تن هم نمانده بود. همه گریختند. حتا جنرال شاه محمود خان برادر سکه نادر خان پیشتر از دیگران از میدان ناپدید شد. من لاش نادر خان را در آغوش گرفتم»⁴

در جایی دیگر مقاومت عبدالخالق را چنین نقل می کنند: «عبدالخالق را آنقدر شکنجه کردند که رانهایش شارید و خودش از حرکت بماند، معهذا او تا آخر زندگی هیچ فردی از رفقای خود را افشا نکرد و گفت که من به تنهایی عزم کشتن نادر شاه را نمودم و کشتم. وقتی که رفقای او را زیر شکنجه قرار دادند، باز هم یگان یگان آنان از معرفی کردن رفقای خود انکار نمودند. یکنفر محمد اسحق خان گفت من از اصل نقشه مطلع هستم و اگر مرا با عبدالخالق مواجه کنید تمام را به تفصیل بیان خواهم نمود. شاه محمود خان عبدالخالق را روی چهارپایی بخواست و همینکه عبدالخالق رسید، رفیق مجروحش بجانب عبدالخالق خان مجروح تر نگریست و با تأثر و هیجان شدید گفت:

"ای رفیق
و رفاقت اعتماد
خود را پنهان
اینطور نمی
حکومت یکنفر هم
سخن آخرین خود
خداحافظ."
عبدالخالق خان
"راست میگویی
بیجا بود. از تو
ناجوان! چرا بمن
نکردی و عزم
نمودی؟ و اگر
کردی حالا از این
زنده نه می بود.
را به تو گفتم

جواب داد:
رفیق، احتیاط من
عفو میخواهم."



"ای رفیق
و رفاقت اعتماد
خود را پنهان
اینطور نمی
حکومت یکنفر هم
سخن آخرین خود
خداحافظ."
عبدالخالق خان
"راست میگویی
بیجا بود. از تو

⁴ - صیور سیاه سنگ - عبدالخالق؛ اشک بزرگ تر از چشم تاریخ، یادی از جوان شاه کش افغانستان - 27 قوس

<https://af.shafaqna.com/FA/356324> 1398

از مشاهده چنین صحنه جوان مردانه رنگ از رخسار هیئت تحقیق پرید، زیرا اینان تمام مردم را در آئینه نفس محقر خویش میدیدند، و شهادت و مردانگی را نمی شناختند.»⁵

عبدالخالق 17 ساله، ستم‌گرانه‌ترین شکنجه‌ها را دید و در زندان ارگ شاهی هر شب و هر روز برای شکنجه برده می‌شد. وقتی از رفتن بازماند، او را در زنبیل می‌بردند و می‌پرسیدند: «بگو! دیگر که با تو بود؟ بگو! چه کسی به تو گفته بود اعلیحضرت را بکش؟» او یک پاسخ داشت: «**خودم زدم. کسی با من نبود. خودم تصمیم گرفته بودم.**»⁶

عطا محمد پسر خاله عبدالخالق که به عنوان آخرین باز مانده خالق، جان سالم به در برده است در این باره چنین می‌گوید:



«خالق نزد من آمده از من دستمال خواست. من دستمال خود را به او دادم. خالق دستمال را گرفته روی تفنگچه اش اویخت تا پنهان کاری لازم را انجام داده باشد. بعد از این او از اسحاق شیر دل و محمود خواست تا در صف پیش روی او ایستاده شوند و همین که نادر نزدیک شد خود را به کناری گرفته تا او وظیفه اش را به راحتی انجام دهد. بیرق داخل ارگ پایین شد و نادر به باغ دلکشا قدم گذاشت. سلامی گرفته شد. نادر خان اول میز انعامات را معاینه کرد و بعد از این به سوی صفی که عبدالخالق ایستاده بود آمد. همین که او پیش روی صف رسید اسحاق شیر دل و محمود خود را به یک طرف گرفته خالق یک قدم پیش آمد و در کمال آرامش گلوله را شلیک کرد. گلوله دوم و گلوله سوم.. نادر خان فقط یک تکان خورد و نقش زمین شد. خالق بر خلاف قصه‌های معمول قطعاً فرار نکرد و تفنگچه بند شده بود...»

خالق گرفتار شد و به شاه محمود (خان) اطلاع دادند. بقیه جریان را بهتر است از زبان عطا محمد پسر خاله عبدالخالق بشنویم که: «بعد از کشته شدن نادر می‌خواستند تمام بچه‌ها را تیر باران کنند ولی بعضی از اشخاص از جمله یک نفر منصب دار موضع را به اجازه شاه محمود خان محول کرد و سر انجام شاه محمود اطلاع داد که چون قاتل گرفتار شده و هم دستانش

نیز شناخته شده اند بچه‌ها را رها گردانند. تصور کنید خالق با یک پیراهن سپورت و یک نیکر انهم در ماه‌های عقرب و قوس و جدی کابل در آن زمان و خالق همه این سختیها را تحمل کرد. او همه چیز را از همان آغاز پذیرفته بود. بلی خالق هرگز کسی دیگری را به چنگال آنان نه سپرد و در برابر تمام شکنجه‌ها صبور بود و صدا می‌کرد کسی با من شریک نبود. من خودم این کار را کردم و به این صورت این مرد محکمتر از فولاد و این جوان هیچیک از دوستانش را معرفی نکرد و به همین علت بدترین و موهن‌ترین شکنجه‌ها را با لبهای متبسم متحمل شد. گفته اند که بر حسب ظاهر برای تحقیق موضوع محکمه‌ای نیز تشکیل گردید که در رأس آن شخص شاه محمود قرار داشت و فیض محمد ذکریا، عبدالغنی خان قلعه بیگی و میرزا محمد شاه خان رییس ضبط احوالات اعضای آن بودند... در جریان محاکمه هیات از خالق خواستند تا کسانی را که آنان می‌خواهند همدست خود معرفی نماید و در برابر آن به جزای خودش تخفیف به عمل خواهد آمد ولی خالق هیچکس را همدست خود معرفی نکرد. بنابراین خالق محکوم به اعدام شد. هیات استنطاق 16 نفر دیگر را نیز محکوم به اعدام دانستند. بعد از ظهر چهارم جدی 1312 که سرما سنگ را می‌شکست. خالق و محمود و دیگر محکومین به اعدام را، از دروازه جنوبی ارگ به سوی اعدام گاه بردند. خالق همان روز هم با همان لباس سپورت بود. شاهدان عینی گفته اند که او هیچ‌گو نه هراسی در چهره اش دیده نمی‌شد بلکه با گامهای استوار راه می‌رفت و به سوی همه لبخند می‌زد. علاوه بر خالق، چند دیگر مانند محمود، قربان علی یخ‌اب فروش، ربانی، مصطفی و لطیف جوانان خاندان چرخ، محمد زمان، به روایتی علی اکبر خان غند مشر، محمود کارگر مطبوعه انیس، میر مسجدی، سید عزیز، میرزا محمد ایوب معاون مکتب امانی، سید قاسم (خان معین معارف) و چند تن دیگر به سوی قربانگاه برده شدند و

5 - شهید عبدالخالق قهرمان راستین وطن ماست سه شنبه ۱۶ عقرب ۱۳۹۱ ساعت ۱۲:۲۱ حزب همبستگی افغانستان

6 - صبور سیاه سنگ - عبدالخالق؛ اشک بزرگ تر از چشم تاریخ، یادی از جوان شاه کش افغانستان



قربانگاه در پیش روی گدامها در عقب زندان
دهمزننگ که در آن وقت وجود نداشت تعیین
شده بود. گویند در آن قربانگاه قبل از کشیدن به
دار، کلک خالق را بریدند و چشمش را از
حذقه بیرون کردند و اعضای بدنش را قطعه
قطعه کردند که به دار اوختن نرسید و بدین
گونه به زندگی پر ماجرای خالق نقطه پایان
گذاشته شد. به روایتی 21 تن از اعضای
خانواده و منسوبین خالق به شمول دو تن از
پسران خرد کاکایش خداداد به نامهای عبدالله و
عبدالرحمن بدین رابطه کشته شدند.⁷

هیئت تحقیق عبدالخالق، سپهسالار شاه محمود
خان برادر نادر خان - فیض محمد خان ذکریا وزیر خارجه - الله نواز خان هندوستانی - میر محمد شاه خان رئیس
ضبط احوالات (استخبارات) و مستنطقین طره باز خان و عبدالغنی خان گردیزی بودند. نکته سوال بر انگیز و
جالب در این است که در قتل یک پادشاه، که قاتل و مقتول هم افغان هستند به چه دلیل و علتی؟؟؟ یک غیر افغان
یعنی (الله نواز هندوستانی)⁸، شامل این هیئت برای تحقیقات است؟؟؟ آن هم در صدر مجلس در پهلوی سپهسالار
شاه محمود خان می نشست؟؟؟.

در چهل یکمین روز کشته شدن شاه، عده ای از اعضای کابینه و مامورین و درباریان و وکلای گذر را در باغ
صدارت احضار و به فیصله شان را به آنها ابلاغ می نمودند در همان زمان «فضل احمدخان مجددی» بسیار
تلاش نمود که میر سید قاسم خان هم به عنوان جعلی کفر گفتن و همچنان «محمد انور بسمل»، «عبدالهادی
داوی»، «محمد سرور جویا» و «غلام محمد غبار» به ادعای دروغین او یعنی (دهریت) اعدام شوند.
به تاریخ 26 قوس 1312 (18 دسامبر 1933). عبدالخالق همراه با همصنفی اش محمود خان، پدرش مولاداد،
کاکایش خداداد، مامایش قربانعلی، غلام ربانی، مصطفی و لطیف جوانان خاندان چرخ، علی اکبر غند مشر کاکای
محمود خان، محمود کارگر مطبوعه انیس، متعلمین هر کدام میر مسجیدی، محمد زمان، سید عزیز، محمد اسحق و
میرزا محمد، غلام رسول معلم سپورت، محمد ایوب معاون مکتب امانی، محمد عظیم معلم، و ۲۱ تن از اعضای
خانواده و نزدیکان خالق به شمول دو تن از پسران خورد کاکایش به نام های عبدالله و عبدالرحمن بعد از شکنجه
های طاقت فرسا اعدام شدند. حتی مادر و حفیظه خواهر نه ساله او قاسم برادر 6 یا 7 ساله خالق نیز در زندان
هاشم خان از میان رفتند.

به این گزارش مامور زندان ارگ توجه نماییم که شادروان عبدالصبور غفوری نگاشته است :
«امروز صبح (17 عقرب 1312) مأمور سراج الدین... گفت : «راجع به اعدام نفری قاتلین نادرشاه، وزارت عدلیه
فیصله خود را صادر کرد و بدائرة قلعه امر اعدام آنها رسید. دیروز همراه یک تولی عسکر عبدالخالق را با دیگر
نفری که حکم اعدام شان برآمده بود، بردیم. از آنجا (وزارت عدلیه) قاضی ها و مفتی ها آمده امر اعدام را
خوانده..»

در دهمزننگ از طرف قوماندان طره باز خان ترتیب گرفته شده و غرغره ها را ایستاده کرده بودند. به هزارها نفر
از مردم جمع شده بودند. وقتی که ما رسیدیم نفری (محکومین) را تسلیم قوماندان طره باز خان کردیم. جلاد های
فخری بسیار بودند. اول پدر عبدالخالق، ماما و کاکای او را پیش چشم اش غرغره کردند. عبدالخالق هیچ به طرف
شان ندید. هر قدر که همراه برچه او را زدند و گفتند که: پدرت را تماشا کن! مامایت را ببین! کاکایت را سل کن!
عبدالخالق هیچ نمی گفت و چشم خود را از زمین بالا نکرد. بعد از آن محمود جان رفیق او را بدار کشیدند و گفتند

7 - Mir Homayoun Raza در فیس بوک

8 - الله نواز خان پسر رب نواز ملتانی میباشد زمانی که مولانا عبیدالله خان خواست گزارش فعالیت های آزادی خواهان
هند مهاجر در کابل را به شیخ الهند برساند نامه ای را در رخت های ابریشمین نوشته و در (9 جولای 1916) بدست
دوست شان به هند فرستاد که آن نامه را رب نواز بدست آورده به انگلیسها داد که با دست یافتن به آن انگریز ها به
بازداشت مبارزین آزادی خواه مسلمان پرداخته و پروژه آنها بر هم خورد.

خاطرات ظفر حسن ایبک - ترجمه فضل الرحمن فاضل چاپ بخش فرهنگی سفارت افغانستان در قاهره 26 نومبر
2016. ص 202

د پانوی شمیره: له 5 تر 6

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی

که رفیقت را ببین! او را هم نندید. بالاخره بچه های غلام جیلانی خان و مولوی محمد ایوب مدیر مکتب و میر عبدالعزیز و میرمسجدی و میرزا محمد را به دار آویختند...

پاینده محمد خان (یک تن از زندانیان) پرسید که قاتل (عبدالخالق) را هم غرغره کردند؟ مامور گفت، نی بابا، چند نفر مثل سید شریف خان سر یاور و چند نفر مناصداران سمت جنوبی همراه خود چاقو های تیز کمان دار آورده بودند. سید شریف خان انگشت دست راست او را که همراه آن فیر کرده بود، برید.

یکتفر چشم راست او را که همراه آن نشان گرفته بود، همراه چاقو از کاسه چشم اش بیرون کرد. یک نفر جاجی بینی او را همراه چاقو برید. یکتفر دیگر که او را نشناختم، یک چاق سیاه چهره بود که هر دو گوش او را برید. خون مثل جوی از وجود او جاری شد و مثل یک گنجشک، جر جر می کرد. سپاهی های گارد شاهی با برچه های خود او را پاره پاره کردند و به شکل یک پارچه گوشت خون آلود در خون شور می خورد تا آخر کم کم جان داد...

پاینده محمد خان پرسید که مرده ها را چه کردند؟ مامور گفت، پیش از پیش جر کنده بودند. مرده ها را سر به سر، در جر انداختند..⁹

دولت سند ای را زیر نام اقرار نامه عبدالخالق در جریده دولتی «اصلاح» نشر نمود.¹⁰



سند جعلی و بی شرمانه ای که تحت عنوان اقرار نامه عبدالخالق، بعد از اعدام وی به تاریخ ۲۹ قوس ۱۳۱۲ در شماره ۱۱۶ روزنامه اصلاح، توسط رژیم مستبد به نشر رسید. حزب هیسثکی افغانستان آرا به نشر می رساند چون به قول میرغلام محمد غبار، نشر این سند جعلی نماینده اخلاق سیاسی خانواده حکمران افغانستان بود که بیت تاریخ کشور میگرد.

HAMBASTAGI.ORG

⁹ - عبدالصبور غفوری - سر نشینان کشتی مرگ یا زندان قلعه ارگ - مرکز نشراتی آرش چاپ اول 1380

¹⁰ - این فوتو از سایت همبستگی گرفته شده است

د پانپو شمیره: له 6 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی